

جایگاه شاه در آتشکده

روانشاد احمد تفضلی

ترجمه‌ی شهره باقری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

منابع تاریخی حکایت از آن دارند که برای پادشاهان ساسانی در آتشکده‌های مشهور جایگاه ویژه‌ای وجود داشته است. کوشش‌هایی چند از طرف افرادی صورت گرفته تا اصطلاح به کار رفته برای این جایگاه ویژه را مشخص کنند. نگارنده در مقاله‌ی حاضر اصطلاح مزبور را واژه‌ی مرکب خوانده و با ذکر دلایل مستند این موضوع را بیان کرده است.

کاوش‌های باستان‌شناسی و پژوهش‌های اندیشمندانه به‌خوبی ما را از ساختمان آتشکده‌های ساسانی (شپمن، ۱۹۷۱) آگاه می‌سازند، ولی اطلاعاتمان درباره‌ی تزیینات داخلی و نحوه‌ی اداره‌ی آنها هنوز بسیار ناچیز است. به گفته‌ی منابع تاریخی اشراف ساسانی، روحانیون و رؤسای طبقات اجتماعی اغلب به آتشکده‌ها رفت‌وآمد داشتند، ولی نمی‌دانیم آیا جایگاه ویژه‌ی برای هر یک، آن‌طور که در دربار سلطنتی وجود داشت، مشخص بوده است یا نه. هر چند احتمال می‌رود سلسله مراتب خاصی رعایت می‌شده است. به استناد یکی از گفته‌های فردوسی (۱۸۶۸: ج ۵، ص ۲۰۲، ب ۵۰۸؛ ۱۹۷۰: ج ۸، ص ۸۲، ب ۵۱۲؛ و مطالعات متفرقه‌ی دیگر)، شاهان ساسانی در آتشکده‌های معروف دارای جایگاه ویژه‌ی بودند. به گفته‌ی وی، هنگامی که خسرو اول (انوشروان) در سر راه یکی فرهنگ، ۳۸ و ۳۷، بهار و تابستان ۸۰، صص ۱۵۱-۱۵۸

از نبردهایش با رومی‌ها به آذربایجان رسید، به آدرگشنسب - یکی از سه آتشکده‌ی مهم آن عصر - رفت تا در آیین روحانی شرکت جوید. به محض ورود، یک جاننشستِ زرین (gāh-e bi zarr āzada) برای او قرار دادند.

روایت دیگر از بیرونی در آثار الباقیه (تاریخ ملل باستانی) (بیرونی ۱۹۲۳: ص ۲۲۸؛ ۱۸۷۹: ص ۲۱۵)، درباره‌ی اصل و منشأ یکی از جشن‌های ایرانیان به نام آبریزگان^(۱) (جشن ریختن آب) وجود این رسم را تأیید می‌کند. بیرونی در روایت خود برای نامیدن این جاننشستِ ویژه، اصطلاح فارسی میانه‌ی آن را به کار می‌برد. نخست روایت بیرونی را که توسط زاخائو به انگلیسی ترجمه شده است، عیناً نقل می‌کنیم:

سی‌امین (روز ماه) یا انبران در اصفهان آفریجگان خوانده می‌شود که به معنای ریختن آب است. اصل آن این است: وقتی در دوره‌ی فیروز، جد انوشیروان، باران نبارید و مردم ایرانشهر از خشکسالی^(۲) در عذاب بودند، فیروز خراج آن سال‌ها را بر مردم بخشید، درهای خزانه‌اش را گشود، از دارایی آتشکده‌ها پول قرض کرد و به مردم داد و از رعایایش آن‌گونه مراقبت کرد که پدری از فرزندانش. نتیجه آنکه در آن سال‌ها کسی از گرسنگی تلف نشد. سپس فیروز به آتشکده‌ی معروف در آذرخوره^(۳) فارس رفت، نماز خواند و سجده کرد و از خدا خواست تا این بلا را از سر اهل دنیا برطرف سازد. پس از آن، به آتشگاه رفت و روحانیون و نگهبانان آتشکده را در مقابل آتش یافت. آنان چنانکه رسم است به شاهان خوشامد گویند و تواضع کنند، نمودند. فیروز احساس کرد برای آنها مسئله‌ی پیش آمده است. پس به آتشکده نزدیک شد، دست و بازوانش را بر فراز آن گردانید و سه بار آتش را در آغوش کشید، مانند دوستی که برای احوالپرسی دوستش را در آغوش می‌گیرد. شعله به ریشش رسید ولی آن را نسوزاند. فیروز به سخن آمد: خدایا، همه‌ی نام‌های تو فرخنده باد! اگر قطع باران برای من یا خطاهای من است، بر من آشکار کن تا خود را از میان بردارم. اگر علت دیگری دارد آن را برطرف ساز و من و جهانیان را آگاه گردان و به خلق باران فراوان عطا کن. پس آن‌گاه، فیروز از آتشگاه پایین آمد، قبه را ترک کرد و بر روی دیبکا نشست، که از طلا ساخته شده شبیه یک تخت اما کوچک‌تر و رسم آن بود که آتشکده‌های معروف یک دیبکای زرین برای نشستن شاه، هنگامی که به معبد می‌آمد داشته باشند. در این هنگام، روحانیون و نگهبانان نزد او آمدند و به رسم معمول به شاه خوشامد گفتند. شاه به آنان گفت: چه چیز دل‌های شما را سخت گردانیده است؟ چه چیز باعث رنجش و بدگمانی شما شده است که به من سلام نگفتید؟ ایشان پاسخ دادند: ما در برابر پادشاه دیگری بسی بلندمرتبه‌تر از تو قرار داشتیم و روان بود در حالی که مقابل او ایستاده‌ایم به تو خوشامد بگوییم. شاه سخن آنان را پذیرفت و قبول کرد.

لازم است آن بخش از روایت بیرونی را که نام جایگاه شاه را با همان واژه‌ی فارسی میانه ذکر کرده است، به عربی نقل کنیم:

و جلس علی الدبیکا هو المتخذ من ذهب شبه السیریر اصغر منه و کان الرسم ان یکون فی کل بیت نار جلیل دبیکا هو من ذهب حتی اذا دخل الملک الیه جلس علیه.

حال سؤال این است که چرا زاخائو واژه‌ی فارسی میانه‌ی فوق را دبیکا^(۴) ثبت کرده است، در حالی که نمی‌تواند توضیحی برای آن ارائه دهد؟^(۵)

در درجه‌ی نخست، به نظر من، نویسه‌ی پیوسته‌ی hw (هو) که بعد از دبیکا آمده است، ضمیر شخصی عربی huwa به معنای he یا it نیست، بر خلاف آنچه ظاهراً برداشت زاخائو بوده است و در واقع، به واژه‌ی قبل از خودش تعلق دارد. بنابراین، باید نتیجه گرفت، اصطلاح فارسی میانه‌ی فوق دبیکاهو است که واژه‌ی مرکب می‌باشد. توصیفی که بیرونی ارائه می‌دهد کاملاً دقیق است. بر اساس توصیف او، آن چیزی است ساخته‌شده از طلا، شبیه یک تخت ولی کوچک‌تر. در فارسی میانه، واژه‌ی معادل برای صفت طلایی یا ساخته‌شده از طلا (در عربی، من ذهب min dahab) زرین یا زرین‌کرد است (zarrēn / zarren-kard) و اغلب در پهلوی، «تخت» را وصف می‌کند. مثال: در کتیبه‌ی کرتیر در سرمشهد: g' sy 1 ZHByn = ۳۷.۱) کتیبه‌ی کرتیر در نقش رستم ۶۱.۱: Lš' 1 ZHByn / gāh-ē zarrēn و نیز کرتیر در سرمشهد ۴۷؛ کرتیر نقش رستم ۶۳ = کرتیر سرمشهد ۳۹) (ژنیو ۱۹۶۸: صص ۴۰۲-۴۰۴؛ ۱۹۷۲: صص ۲۰۰؛ شروو ۱۹۸۳: صص ۱۱۰) و در ارداویراف‌نامه gāh-i zarren ۱۵۰۴ (فریدون و هممن ۱۹۸۶: صص ۴، ۱۹؛ ژنیو ۱۹۸۴: صص ۶۷) ترجمه‌ی اوستایی gātu- zaranaēna (یشت ۲۰۱۵) (بارتولومه ۱۶۷۸-۱۶۷۷: صص ۵۱۸)؛ gāh ī zarrēn-kard در ارداویراف‌نامه ۲۰۹؛ ۱۰۱۱ (وهممن ۱۳: ۹-۱۰، ۱۴: ۱۵؛ ژنیو ۵۶.۵۸) در اوگمدیدجا ۱۲ (بسنجید با taxt ī zarren 'تخت زرین در اوگمدیدجا ۱۷) ترجمه‌ی اوستایی gātu- zaranyō-karētā (وندیداد ۳۲.۱۹ و ۳۱).

اما واژه‌ی «گاه» (gāh) یعنی رایج‌ترین واژه‌ی هم‌معنای تخت در فارسی میانه (بویس ۱۹۷۵: صص ۱۹۴؛ ژنیو ۱۹۷۲: صص ۲۲-۵۱؛ شروو ۱۹۸۳ و ۱۹۵۴: صص ۱۱۰؛ کیا ۱۳۴۸: صص ۶۳). برای اصطلاح مورد بحث ما مناسب نیست؛ زیرا در درجه‌ی نخست، با شکلی که بیرونی ثبت و ارائه کرده است سازگار نیست و دوم، به این دلیل که نویسنده صراحتاً می‌گوید،

جایگاه مزبور کوچک‌تر از تخت بوده است. بنابراین، ما در اینجا با واژه‌ی کم‌تر مصطلح و هم‌معنای تخت روبه‌رو هستیم، یعنی *gāhug* که در ایرانی میانه شواهد آن در دست است. در سغدی (گرشویچ ۱۹۵۴: صص ۲۹۲ و ۴۰۹) به صورت $\gamma' \delta \omega \kappa / \gamma \tilde{\alpha} \theta \tilde{u} \kappa$ ، تخت، در زبور پهلوی (۲۰.۹۴؛ ۵.۱۲۱؛ ۱۱.۱۳۱ و ۱۲) به صورت *g'swk (gāhūg)* (آندریاس و بار ۱۹۳۳: ص ۱۲۴) آمده است. در پهلوی زردشتی (*g'swk (gāhūg)*) به دو معنای مختلف آمده است، یکی به معنای جایگاه یا صندلی؛ برای مثال، در روایات پهلوی ۱۳.۱۸۴. دوم به معنای تخت روان؛ برای مثال، در متن‌های پهلوی ۱.۷۷ و وندیداد ۸.۱۰ (تفضلی، ۱۹۷۲).

تمام صورت‌های فوق از واژه‌ی ایرانی کهن *gāθuka* به معنای تخت کوچک گرفته شده است. (*gāθu* به معنای تخت همراه با پسوند تصغیر *-ka*) این همان است که در جزء دوم واژه‌ی مرکب مورد نظر ما آمده، یعنی *gāhū* که فارسی‌شده‌ی واژه‌ی *gāhūg* از فارسی میانه است. به نظر من، جزء اول واژه‌ی مورد بحث *dēn* به معنای دین است. بدین ترتیب، واژه‌ی مورد بحث را *dēn-gāhūg*، جایگاه دینی می‌خوانم. دین در اینجا نشانگر ماهیت روحانی جایگاه مزبور به دلیل استقرارش در آتشکده و در تقابل با تخت سلطنتی، *gāh*، *kay-gāh*، تخت پادشاهی یا *farroxān gah*^(۶)، تخت فرخی (بسنجید با فارسی، تخت شاهی، تخت کیان) و غیره است.

شایان ذکر است که به گفته‌ی شاهنامه، واژه‌ی تخت که غالباً طلایی یا ساخته‌شده از طلا توصیف می‌شود، امتیاز ویژه‌ی شاه محسوب می‌شده است. برای مثال، در داستان سیاوش آمده است که افراسیاب، شاه توران، برادرش گرسیوز را به عنوان سفیر صلح به سوی سیاوش گسیل داشت و هدایایی چون اسب، شتر، تاج جواهرنشان، برده و کنیز برایش فرستاد تا او را به صلح با تورانیان ترغیب کند. همچنین افراسیاب هدایای مشابهی غیر از تخت زرین برای رستم فرستاد، زیرا رستم شاه نبود و تخت برای یک پهلوان نیست (مینوی ۱۹۸۹: صص ۴۷ و ۴۸). به گفته‌ی طبری، هنگامی که رستم کاووس را از زندان یعنی‌ها رهانید شاه، سرزمین سجستان و زابلستان را به او بخشید و به او فرمان داد بر تخت سیمین با پایه‌های زرین بنشیند. همین‌طور هرمزد پس از غلبه‌ی بهرام چوین بر

شاه شابه، یک تخت سیمین به او پاداش داد (ثعالبی ۱۹۰۰: ص ۶۴۹).

در دربار، علاوه بر تخت سلطنتی، جایگاه‌های زرین دیگری هم برای مهمانان برجسته، درباریان ویژه و روحانیون طراز اول، قرار داشت. شرح دقیق این جایگاه‌ها را ابن بلخی در فارسنامه (۱۹۲۱: ص ۹۷) آورده است:

یکی از آداب دربار انوشیروان آن بود که یک جایگاه زرین، کرسی، در سمت راست تخت شاهی و دو جایگاه زرین دیگر در طرف چپ آن، یکی پشت دیگری قرار داشت. یکی از آنها برای شاه چین، دومی برای شاه بیزانس و سومی مختص شاه خزرها بود. هنگامی که آنان به دربار او می‌آمدند عادتاً بر این جایگاه‌ها می‌نشستند و اینها در تمام طول سال، در همان‌جا قرار داشتند و هرگز برداشته نمی‌شدند و هیچ‌کس به‌جز آن سه اجازه نداشت بر روی آنها بنشیند. مقابل تخت شاه، یک جانشست زرین برای بزرگمهر و پشت سر آن، جانشست موبد موبدان و پس از آن، جانشست‌هایی برای مرزبانان و بزرگان قرار داشت. جای هر یک از افراد، بر اساس شأن و مقامی که داشتند، مشخص بود تا هیچ‌کس با دیگری بر سر جا برخورد پیدا نکند. زمانی که خسرو از دست یکی از بزرگان به خشم می‌آمد، جانشست او از سالن بیرون برده می‌شد.

سایر نویسندگان ایرانی و عرب چون فردوسی (ج ۲، ص ۲۸۲، ب ب ۱۰۳۲ و ۱۶۲۳؛ مینوی ۱۳۶۴: ص ۵۸ ب ۹۸۰ و ص ۸۹ ب ۱۵۲۸؛ ولف ۱۹۳۵: ص ۶۴۷)، طبری و ثعالبی (گردیزی ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸ ص ۶) نیز به چنین جانشست‌های زرین با واژه‌ی عربی کرسی *kursiy* اشاره کرده‌اند. بسیار محتمل است که این واژه جانشین واژه‌ی *gāhūg* در فارسی میانه باشد. اگرچه تخت یکی از نشانه‌های ویژه‌ی پادشاهی است، ولی نماد قدرت و اعتبار دینی و قضایی نیز شمرده می‌شود. عبارت *gāh ī dēn ud xwadāyih* و *gāh ī dēn*، جایگاه دین و پادشاهی، در قطعه‌ی زیر از زند و همن یشت (انکلساریا، ۱۹۵۷) نشان می‌دهد که برداشت ما از مفهوم اصطلاح ثبت‌شده توسط بیرونی درست بوده است:

<ud> öyšān drafš andar ō Padišxwār gar rasēd; gāh ī dēn
dēhēm i pādixšāyih az ānōh bē barēnd.

درفش ایشان به پدشخوارگر خواهد رسید و آنها جایگاه دین و دیهیم پادشاهی را از آنجا ببرند.

frāz raw ō ēn Erān dehān i man ohrmazd dād,
 ۷.۲۰ (= ۷.۳۶) زند و همن
abāz wirāy gāh i den ud xwadāyih یشت

(ای پشیوتن) برسان به سرزمین ایران که من اهرمزد جایگاه دین و خدایی را ایجاد کردم و بار دیگر برقرار ساختم.^(۷)

xūb wirāstār bawād gāh ī dēn ud xwadāyih ۸.۶: زند و همن یشت

نگاهبان نیکویی برای جایگاه دین و خدایی باشد.

ud gīrēnd taxt-gāh ī den ud xwadayih ۸.۷: زند و همن یشت

و تخت‌گاه دین و خدایی خویش را خواهند گرفت.

به جایگاه خالی مانی در جشن مانوی بما، در فارسی میانه‌ی مانوی gāh، تخت، گفته می‌شود:

nmbrym'w 'yn g'h 'gr'w u nšym 'yg b'myw ky 'br nšst hy: ما این تخت شریف و این جایگاه رخشان را که تو بر آن نشسته‌ی عزیز می‌داریم. (۸-۳۳۵-۸۰۱ مانی) (و.ب. هنینگ ۱۹۳۷: ص ۲۷؛ مری بویس ۱۹۷۵: ص ۳۳ و ۱۵۸).

در ذبور پهلوی (۵.۱۲۱) gāhūg («جایگاه، تخت») نشانه‌ی قدرت قضایی است: gāhūg ī dādwarān، «جایگاه داوران». در همان متن (۲۰.۹۴)، gāhūg ī drōzanān «جایگاه دروغگویان»، مثالی دیگر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بیرونی در قانون مسعودی (۱۹۵۴: ج ۱، ص ۲۶۶)، گردیزی در زین الاخبار (۱۳۴۷/۱۹۶۸: ص ۲۴۷ به بعد) و قزوینی در عجایب‌المخلوقات (۱۹۶۷: ص ۸۴) از این جشن نام برده‌اند. دمشق در نخبة‌الدهر (۱۹۲۳: ص ۲۷۸، ۲۷۹) اصل و منشأ جشن «ریختن آب» را به دوران پیروز نسبت می‌دهد، ولی از اصطلاح فارسی میانه‌ی آن ذکری به میان نمی‌آورد و این جشن را به نوروز بزرگ مربوط می‌کند. نیز ← (کریستنسن ۱۹۳۴: ج ۲، ص ۱۴۹ به بعد). در اهمیت و ارزش این رسم ← (ویدنگرن ۱۹۶۵: ص ۳۱۶). برای آگاهی بیش‌تر در مورد این جشن ← (عمادی ۱۹۷۴/۱۳۵۳: ص ۵۸۳).

۲. تاریخ‌نویسان مسلمان و سایرین هم این خشکسالی و اقدامات پیروز (۴۵۹-۴۸۴ م) برای مقابله با آن را گزارش کرده‌اند. و ← (کریستنسن ۱۹۴۴: ص ۲۹۰-۲۹۱).

۳. زاخانو (۱۸۷۹: ص ۲۱۵) Adurxwarra را نام محلی به حساب آورده است و در این مورد، گئو ویدنگرن (۱۹۴۹: ص ۳۵۹) نیز از او تبعیت کرده است. Adurxwarra صورت دیگر Adurfarnbay (= Adurfarrōbay)، یکی از سه آتشکده‌ی مهم ساسانی است. ترجمه‌ی صحیح این بخش باید این‌طور باشد: «پس پیروز به آتشکده‌ی آدرخوره در فارس رفت.» در مورد اینکه آیا این واژه می‌تواند نام مکانی باشد ←

(شپمن ۱۹۷۱: ص ص ۸۶ به بعد).

۴. به نظر می‌رسد، نقطه گذاری واژه توسط ناشر به دلخواه صورت گرفته است. چون در دو نسخه‌ی خطی: (کتابخانه‌ی استانبول، نسخ خطی، ش: ۴۶۶۷ و توپکاپی‌سرای نسخ خطی، ش ۳۰۴۳) که شخصاً بررسی کردم، به علاوه‌ی ویرایش زاختو، این واژه بدون نقطه ثبت شده است.
۵. تا آنجا که من می‌دانم، تنها کوششی که برای قرائت این واژه صورت گرفته، هر چند ناموفق، توسط عمادی (۱۳۵۳) بوده است. عمادی این واژه را bay's place, dan-bagā, جایگاه شاه، خوانده است.
۶. مطمئناً قرائت این واژه به صورت [farraxān-gāh] توسط نییرگ (۱۹۷۴: ج ۲، ص ۷۲) بر parwān-gāh، جایگاه افتخار که توسط پاگلبارو (۱۹۲۵: ج ۱، ص ۵۷۵) پیشنهاد شده است و مورد قبول بنویست (۱۹۲۹: ص ص ۲۱۵ و ۲۷۰) و تأیید دی.ان. مکنزی (۱۹۷۰: ص ۶۵؛ ۱۹۸۴: ص ۱۶۰) هم بوده، ارجح است. چرا که اولاً قرائت اخیر نیاز به یک نویسه‌ی اضافه دارد، یعنی plw'n به plhw'n و دوم اینکه همین عبارت در یادگار جاماسپیک (مسینا، ۱۹۳۹) ۱.۱۴ آمده است: <p>lhwn g's که (=روایت فارسی (pfw'nk'h) ۱.۳.۱۵ (پازند parāvagāh، جاماسب‌نامه‌ی فارسی (pfw'nk'h) بسنجید با: جاماسب‌نامه‌ی فارسی pr'nfr'n به جای پهلوی farrox (farrox-sarir دارای تخت پرشکوه. (۳.۱) و بسنجید با فارسی پیشنهاد قرائت این واژه به صورت farāx، وسیع، توسط مهرداد بهار (۱۳۶۲: ص ۲۱۸) نه با خط پهلوی مطابقت دارد و نه واژه‌ی فراخ می‌تواند صفت مناسبی برای تخت باشد.
۷. ترجمه‌ی مری بویس (ایمان و پادشاهی را به جایگاه ایشان برقرار ساز). (۱۹۸۴: ص ۶۹: BSOAS: ۴۷) چندان دقیق نیست.

کتابنامه

- بهار، مهرداد. ۱۹۸۳/۱۳۶۲. اساطیر ایران. تهران.
- عمادی، عبدالرحمان. ۱۹۷۴/۱۳۵۳. یغما. س ۲۷.
- کیا، صادق. ۱۹۶۹/۱۳۴۸. تاج و تخت. تهران.
- گردیزی. ۱۹۶۸/۱۳۴۷. زین الاخبار. تصحیح ا. حبیبی. تهران.
- مینوی، مجتبی. ۱۹۸۵/۱۳۶۴. سیاوش. تهران.

- Al-Biruni. 1879. *The Chronology of Ancient Nations*. trans. by Sachau. London.
- _____. 1923. *Chronologie Orientalischer Völker*. ed. E. Sachau. (ed.) Leipzig.
- _____. Biruni. 1954. *Qānun al-Mas'ūdī*. vol. 1. Heydarabad.
- Andreas, F. and K. Barr. 1933. «Bruchstücke einer pehlevi-übersetzung der Psalmen», SPAW. Berlin.
- Ankelsaria, B.T. 1957. *Zand i Wahman Yašt*. ed.

- Bartholomae. 1677-1678. *Attorietalisches*. Wörterbuch.
- Boyce, Mary. 1975. *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian*.
Téhéran-Liege.
- Christensen, A. 1934. *Les types du premier homme et du premier roi*. vol II. Leiden.
_____ . 1944. *L'Iran sous les sassanides*. Copenhagen.
- Dimashqi. 1923. *Nuḥbat ad-Dahr*. ed. Mehren. Leipzig.
- Firdowsi. 1868. *Shāhnāma*. ed. Mohl. vol VI. Paris.
_____ . 1970. *Shāhnāma*. ed. R. Aliev. vol VIII. Moscow.
- Qazwini. 1967. *Agāyib al-mahlūqāt*. ed. F. Wüstenfeld. Wiesbaden
- Geiger, W. 1878. *Aogemadaēčā*. ed.: Leipzig-Erlangen.
- Gershevitch, I. 1954. *A Grammar of Manichean Sogdian*. Oxford.
- Gignoux, Ph.. 1968. «L'inscription de kartir à Sar Mashad», *JA*: 402-404.
_____ . 1972. *Glossaire des inscriptions Parthes ed Sassanides*. London.
_____ . 1984. *Malmö*. ed.: Paris.
- Henning, W.B. 1937. *Ein manichäisches Betund Beichtbuch*. Berlin.
- Ibn al-Balḥi. 1921. *Fārsnāma*. ed.: G. LeStrange. and R.A. Nicholson. London.
- Iha'ālibī. 1900. Gurar. ed.: Zotenberg. Paris.
- Jamasp Asa, K.M. 1982. ed. Wien.
- Mackenzie, D.N.. 1970. *A Concise Pahlavi Dictionary*. London. Messina. 1939. *Ayādgar i Jāmāspig*. ed. Rome. Nyberg. 1974. *A Manual of Pahlavi*. vol. VI. Wiesbaden. Pagliaro. 1925. Rendiconti della R. Accademia Nazionale dei lincei. vol. I. Roma. Schippmann, K. 1971. Die iranische Feuerheiligtümer. Berlin. Skjaervo, P.O. 1983. *The Sassanian Inscription of Paikuli*. Wiesbaden. Vahman, F. 1986. *Ardā-Wiraz-Nāmag*. ed. London.
- Widengren, G. 1956. Die Religionen Irans. Stuttgart.
_____ . 1946. Hochgottglaube im alten Iran. Uppsala.
- Wolff. 1935. Glossar au Firdosis *Schahname*. Berlin.
- Mackenzie, D.N. 1970. *Aconcise Pahlavi Dictionary*. London.
- Messian, 1939. *Ayādagari Jāmāspig*. ed. Rome.
- Nyberg, 1974. *A Manual of Pahlavi*. Vol. VI. Wiesbaden.
- Pagilaro. 1925. Rendiconti della R. Accademia Nazionale dei Lincei vol. I. Rome
- Schippmann, K. 1971. Die iranische Feuerheiligtümer. Berlin.
- Skjaervo, P.O. 1983. *The Sassanian Inscription of Paikuli*. Wiesbaden
- Vahman, F. 1986. *Ardā-Wiraz- Nāmag*. ed. London.
- Widengren, G. 1956. Die Religionen Irans. Stuttgart.